

به نام خدا

نقش معلم در آموزش اثربخش با رویکرد عاطفی

مولفان :

نرگس حسن پور حاجی آباد

آزیتا یعقوب زاده خانقاهی

فرح قلی پور

شیوا فرهنگی نیا

انتشارات ارسطو

(سازمان چاپ و نشر ایران - ۱۴۰۴)

نسخه الکترونیکی این اثر در سایت سازمان چاپ و نشر ایران و اپلیکیشن کتاب رسان موجود می باشد

Chaponashr.ir



سرشناسه: حسن پور حاجی آباد، نرگس، ۱۳۵۶
عنوان و نام پدیدآورندگان: نقش معلم در آموزش اثربخش با رویکرد عاطفی / مولفان نرگس حسن پور حاجی آباد
، آریتا یعقوب زاده خانقاهی، فرح قلی پور، شیوا فرهنگی نیا
مشخصات نشر: انتشارات ارسطو (سازمان چاپ و نشر ایران)، ۱۴۰۴.
مشخصات ظاهری: ۱۱۰ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۱۲۹-۰۸۹-۵
شناسه افزوده: یعقوب زاده خانقاهی، آریتا، ۱۳۵۵
شناسه افزوده: قلی پور، فرح، ۱۳۴۹
شناسه افزوده: فرهنگی نیا، شیوا، ۱۳۵۱
وضعیت فهرست نویسی: فیفا
یادداشت: کتابنامه.
موضوع: نقش معلم - آموزش اثربخش - رویکرد عاطفی
رده بندی کنگره: TP ۹۸۳
رده بندی دیویی: ۶۶۸/۵۵
شماره کتابشناسی ملی: ۸۸۳۷۶۱۹
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیفا

نام کتاب: نقش معلم در آموزش اثربخش با رویکرد عاطفی
مولفان: نرگس حسن پور حاجی آباد - آریتا یعقوب زاده خانقاهی - فرح قلی پور - شیوا فرهنگی نیا
ناشر: انتشارات ارسطو (سازمان چاپ و نشر ایران)
صفحه آرای، تنظیم و طرح جلد: محدثه فرهمند
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد
نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۴
چاپ: زبرجد
قیمت: ۱۶۵۰۰۰ تومان
فروش نسخه الکترونیکی - کتاب رسان:
<https://chaponashr.ir/ketabresan>
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۱۲۹-۰۸۹-۵
تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵
www.chaponashr.ir



فهرست

پیشگفتار	۵
مقدمه	۷
فصل اول : فلسفه و معنای آموزش از دل عشق	۱۱
عشق به عنوان زیربنای تربیت انسان گرایانه	۱۳
ریشه های تاریخی و فلسفی آموزش عاشقانه در اندیشه شرق و غرب	۱۵
تمایز عشق آموزشی با عاطفه یا احساس صرف	۱۸
معلم عاشق به عنوان فیلسوف زندگی و معنا	۲۱
نقش عشق در بیدارسازی انگیزش درونی یادگیرندگان	۲۳
پیوند میان عشق، آزادی و مسئولیت در فرایند یادگیری	۲۶
فصل دوم : معلم عاشق؛ هویت، باور و کنش	۲۹
خودشناسی و خودآگاهی معلم به عنوان سرچشمه عشق آموزشی	۳۱
بازسازی هویت حرفه ای بر پایه ی محبت، احترام و انسان دوستی	۳۴
معلم به مثابه الگوی زیسته ی ارزش های اخلاقی	۳۷
چگونه باور به توانایی همه ی دانش آموزان، عشق را فعال می کند	۳۹
همدلی و گوش دادن فعال: زبان عشق در کلاس درس	۴۲
مراقبت از خویش برای حفظ شادابی، امید و پایداری در مسیر عشق	۴۵
فصل سوم : محیط یادگیری عاشقانه؛ از نظریه تا عمل	۴۹
ویژگی های کلاس درس مبتنی بر عشق، احترام و امنیت روانی	۵۱
طراحی فعالیت های یادگیری با محوریت ارتباط انسانی	۵۴
جایگاه خطا، بخشش و تشویق در فضای عشق محور	۵۷
مدیریت کلاس با رویکرد همدلی و گفت و گو	۵۹

۶۲	عدالت آموزشی به عنوان جلوه‌ای از عشق عملی
۶۵	ایجاد فرهنگ مدرسه‌ای که عشق را نهادینه می‌کند
۶۹	فصل چهارم : روش‌های تدریس و ارزیابی در آموزش عاشقانه
۷۱	تدریس معناگرا: از انتقال دانش تا پرورش جان
۷۴	روایت، داستان‌گویی و تجربه زیسته به عنوان ابزارهای عشق‌آفرین
۷۷	بازی، هنر و موسیقی در خدمت پیوندهای انسانی
۷۹	یادگیری مشارکتی و همکاری عاشقانه میان دانش‌آموزان
۸۲	بازخورد سازنده و مهربانانه به جای داوری و سرزنش
۸۵	ارزیابی رشد انسانی و اخلاقی در کنار یادگیری شناختی
۸۹	فصل پنجم : عشق، تحول و آینده آموزش
۹۱	عشق به عنوان نیروی محرک تحول آموزشی و اجتماعی
۹۳	معلمان عاشق در نقش رهبران فرهنگی و اجتماعی
۹۶	آموزش از دل عشق در عصر فناوری و هوش مصنوعی
۹۸	پرورش امید و تاب‌آوری در دوران بحران‌ها و ناامیدی‌ها
۱۰۰	سیاست‌گذاری آموزشی بر محور عشق، عدالت و کرامت انسان
۱۰۲	چشم‌انداز آینده: مدرسه‌ای که از دل عشق می‌تپد
۱۰۶	نتیجه‌گیری
۱۰۹	منابع

پیشگفتار

آموزش، صرفاً انتقال دانش و مهارت نیست؛ بلکه فرآیندی عمیقاً انسانی است که در بستر رابطه، معنا و عاطفه شکل می‌گیرد. تجربه‌های زیسته در کلاس‌های درس نشان می‌دهد آنچه بیش از محتوا در ذهن و جان دانش‌آموزان ماندگار می‌شود، کیفیت رابطه‌ای است که با معلم خود تجربه می‌کنند. معلمانی که با درک عاطفی، احترام و توجه انسانی به دانش‌آموزان می‌نگرند، زمینه‌ساز یادگیری معنادار و رشد همه‌جانبه آنان می‌شوند.

در جهان امروز که آموزش بیش از هر زمان دیگری تحت تأثیر فناوری، فشارهای ارزشیابی و انتظارات عملکردی قرار گرفته است، خطر تقلیل نقش معلم به انتقال‌دهنده محتوا بیش از پیش احساس می‌شود. این در حالی است که پژوهش‌های روان‌شناسی تربیتی نشان می‌دهد حمایت عاطفی معلم، احساس امنیت روانی، تعلق و شایستگی را در دانش‌آموزان تقویت کرده و نقش تعیین‌کننده‌ای در انگیزش، تاب‌آوری، امید تحصیلی و یادگیری پایدار ایفا می‌کند.

کتاب حاضر با تکیه بر رویکردهای عاطفی در آموزش، معلم را نه تنها به عنوان مجری برنامه‌های درسی، بلکه به مثابه **عامل تغییر** در فرآیند یاددهی-یادگیری معرفی می‌کند. در این اثر تلاش شده است با بهره‌گیری از مبانی نظری روان‌شناسی تربیتی، به‌ویژه نظریه‌های انگیزشی و روابط معلم-دانش‌آموز، نشان داده شود که چگونه رفتار، نگرش و تعاملات عاطفی معلم می‌تواند مسیر یادگیری و تربیت دانش‌آموزان را دگرگون سازد.

این کتاب حاصل تلفیق دانش نظری و تجربه عملی در محیط‌های آموزشی است و می‌کوشد ضمن حفظ زبان علمی، نگاهی کاربردی و قابل استفاده برای معلمان در کلاس درس ارائه دهد. امید است مطالب این اثر، معلمان را در بازاندیشی نقش حرفه‌ای خود یاری رسانده و آنان را به سوی آموزشی اثربخش، انسانی و معنامحور رهنمون سازد؛ آموزشی که از دل رابطه آغاز می‌شود و به تغییر پایدار می‌انجامد.

مقدمه

در دهه‌های اخیر، مفهوم آموزش اثربخش از تمرکز صرف بر انتقال محتوا و پیشرفت تحصیلی فراتر رفته و به فرآیندی چندبعدی شامل رشد شناختی، عاطفی، اجتماعی و اخلاقی دانش‌آموزان تبدیل شده است. پژوهش‌های معاصر در حوزه روان‌شناسی تربیتی نشان می‌دهد که یادگیری پایدار و معنادار، تنها در بستری شکل می‌گیرد که در آن نیازهای روان‌شناختی اساسی فراگیران مورد توجه قرار گیرد. در این میان، نقش معلم به‌عنوان مهم‌ترین عامل انسانی در کلاس درس، نقشی تعیین‌کننده در ایجاد چنین بستری ایفا می‌کند.

رویکردهای عاطفی در آموزش، بر اهمیت کیفیت روابط معلم-دانش‌آموز، حمایت هیجانی، احترام متقابل و ایجاد احساس امنیت روانی تأکید دارند. نظریه تعیین خود (Self-Determination Theory) بیان می‌کند که تأمین نیازهای سه‌گانه **خودمختاری**، **شایستگی و ارتباط**، پیش‌شرط شکل‌گیری انگیزش درونی و مشارکت فعال یادگیرندگان است (دسی و رایان، ۲۰۰۰). معلمانی که در تعاملات آموزشی خود به این نیازها توجه می‌کنند، زمینه رشد انگیزش، امید تحصیلی، خودکارآمدی و تاب‌آوری دانش‌آموزان را فراهم می‌سازند.

آموزش از دل عشق، آن نیروی خاموش اما نیرومندی است که می‌تواند تار و پود هر جامعه‌ای را دگرگون سازد. هرگاه معلمی با عشق وارد کلاس می‌شود، جهان کوچکی در آن لحظه شکل می‌گیرد که در آن فهم، همدلی و امید معنا پیدا می‌کنند. عشق در آموزش، مفهومی رمانتیک یا احساساتی صرف نیست؛ بلکه نیرویی آگاهانه، مسئولانه و اخلاقی است که معلم را به انسان دوستی، عدالت و تحول درونی فرا می‌خواند. آموزش از دل عشق به معنای آن است که فرآیند یاددهی و یادگیری، تنها انتقال دانش یا مهارت نیست، بلکه حرکتی انسانی است که بر پایه احترام، درک متقابل و باور به توانایی‌های درونی دانش‌آموز شکل می‌گیرد. در جهانی که فناوری، رقابت و معیارهای کمی بر آموزش سایه افکنده‌اند، بازگشت به عشق به عنوان جوهره آموزش، ضرورتی حیاتی است. معلمی که از عشق

می‌آموزد و با عشق می‌آموزاند، نه فقط ذهن‌ها بلکه دل‌ها را پرورش می‌دهد و در عمق روح شاگردان بذر اعتماد، معنا و مسئولیت می‌کارد. هر معلمی، خواه بداند یا نه، حامل پیامی عمیق درباره زندگی است. لحن صدا، نگاه، شیوهی حضور و حتی سکوت‌های او می‌توانند به دانش‌آموزان بیاموزند که چگونه جهان را ببینند. وقتی عشق در رفتار معلم جاری است، دانش‌آموز احساس امنیت، ارزشمندی و توانمندی می‌کند. عشق، فضای یادگیری را به محیطی زنده و مشارکتی بدل می‌سازد؛ جایی که خطا فرصتی برای رشد است، نه دلیلی برای سرزنش. در چنین فضایی، آموزش دیگر صحنه‌ی فرمان و اطاعت نیست، بلکه عرصه‌ی گفت‌وگو، پرسش و جست‌وجوست. معلم عاشق، قدرت را نه در کنترل، بلکه در رهایی و توانمندسازی می‌بیند. او می‌داند که یادگیری واقعی زمانی رخ می‌دهد که دانش‌آموز احساس کند دیده می‌شود، شنیده می‌شود و باور می‌شود. آموزش عاشقانه، به معنای پذیرش انسانیت کامل شاگردان است؛ با همه ضعف‌ها، اضطراب‌ها و رؤیاهایشان. عشق، زبان مشترک میان معلم و شاگرد است؛ زبانی که نیاز به ترجمه ندارد، چون از دل برمی‌خیزد و بر دل می‌نشیند. در چنین رابطه‌ای، معلم دیگر صرفاً انتقال‌دهنده اطلاعات نیست، بلکه همراهی است در مسیر کشف خویشتن. او خود نیز می‌آموزد، می‌پرسد و رشد می‌کند. عشق، آموزش را از حرکت یک‌سویه به گفت‌وگویی متقابل بدل می‌کند که در آن، هر دو طرف دگرگون می‌شوند. (احمدی، م. (۱۳۹۸).

.تغییر در آموزش از دل عشق آغاز می‌شود. هیچ نظام آموزشی، هر قدر پیشرفته و منظم، بدون حضور معلمان عاشق نمی‌تواند پویایی واقعی بیابد. عشق، موتور محرک تحول درونی معلم است؛ او را از روزمرگی، خستگی و بی‌تفاوتی می‌رهاند. معلمی که به عشق باور دارد، حتی در شرایط دشوار و نظام‌های ناکارآمد، راهی برای امید می‌یابد. او در چشمان شاگردانش آینده را می‌بیند و با هر لبخند، هر تشویق و هر گفت‌وگوی صمیمی، پلی به سوی فردایی بهتر می‌سازد. عشق در آموزش، نوعی مسئولیت اخلاقی است. معلم عاشق می‌داند که تأثیرش فراتر از محتوای درسی است؛ او بر ارزش‌ها، نگرش‌ها و جهان‌بینی نسل آینده اثر می‌گذارد. عشق، به او شجاعت می‌دهد تا در برابر بی‌عدالتی‌ها سکوت نکند، تا به تفاوت‌ها احترام بگذارد و تا صدای بی‌صداها باشد. عشق، عدالت را معنا می‌بخشد؛ زیرا معلم عاشق نمی‌تواند نسبت به رنج، نابرابری یا محرومیت بی‌تفاوت بماند. او می‌کوشد در

کلاسش عدالت را تمرین کند، در روابطش احترام را بیاموزد و در گفتارش حقیقت را پاس دارد. در واقع، آموزش از دل عشق، پیوندی میان شناخت و عاطفه است. معلم عاشق، می‌داند که یادگیری تنها زمانی ماندگار است که احساس و معنا در آن حضور داشته باشند. او می‌کوشد مفاهیم خشک را با تجربه‌های زیسته، با زندگی واقعی پیوند دهد تا دانش‌آموز احساس کند دانستن، بخشی از زیستن است. عشق، یادگیری را انسانی می‌کند؛ از قالب نمره و امتحان فراتر می‌برد و آن را به سفر درونی کشف خود و دیگری تبدیل می‌سازد. معلمی که از دل عشق آموزش می‌دهد، می‌فهمد که هر کودک جهانی است پر از امکان. او به جای داوری، می‌کوشد بفهمد؛ به جای دستور دادن، الهام می‌بخشد؛ و به جای ترساندن، اعتماد می‌آفریند. عشق، نگاه او را از نقص به ظرفیت، از ضعف به امید، و از ظاهر به عمق می‌برد. چنین معلمی، نه تنها به شاگردانش دانش می‌دهد، بلکه آن‌ها را به خود بهترشان هدایت می‌کند. او می‌داند که آموزش واقعی، بیدار کردن است، نه پر کردن ذهن. در کلاس آغشته به عشق، رابطه‌ها زنده‌اند. گفت‌وگو، جای دستور را می‌گیرد و احترام متقابل، جای ترس را. معلم و شاگرد با هم می‌خندند، می‌پرسند و می‌اندیشند. فضای کلاس، بازتابی از جامعه‌ای انسانی‌تر می‌شود؛ جامعه‌ای که در آن تفاوت‌ها پذیرفته می‌شوند و همکاری بر رقابت غلبه دارد. عشق، فرهنگی می‌سازد که در آن، شکست به تجربه تبدیل می‌شود و یادگیری به لذت. اما عشق در آموزش نیازمند آگاهی و پرورش است. نمی‌توان صرفاً به احساس بسنده کرد. عشق آگاهانه، از شناخت انسان، از درک نیازهای روانی و اجتماعی شاگردان، و از تأمل در نقش تربیتی معلم برمی‌خیزد. معلم باید بیاموزد که چگونه عشق را در زبان حرفه‌ای خود ترجمه کند: در انتخاب روش تدریس، در نوع بازخورد، در مدیریت کلاس و حتی در سکوت‌هایش. عشق، در احترام به فردیت شاگردان جلوه دارد و در پرهیز از قضاوت شتاب‌زده معنا می‌یابد. در این مسیر، عشق به خود نیز اهمیت دارد. معلمی که خود را دوست ندارد، نمی‌تواند عشق را ببخشد. آموزش از دل عشق یعنی آشتی با خویشتن، پذیرش کاستی‌ها و باور به ارزش شخصی. تنها معلمی که با خود مهربان است، می‌تواند با دیگران نیز مهربان باشد. عشق، به معلم شجاعت می‌دهد تا آسیب‌پذیری خود را بپذیرد، از اشتباه نه‌راسد و هر روز از نو آغاز کند. تحول آموزش، از تحول معلم آغاز می‌شود. هر تغییر پایدار، پیش از آن‌که در نظام‌ها رخ دهد، در دل‌ها شکل می‌گیرد. عشق، بذر این تحول است. معلم عاشق، نه منتظر اصلاحات بیرونی،

بلکه آغازگر تغییر در درون خویش است. او با شیوهی بودن خود، الهام‌بخش دیگران می‌شود. این تغییر آرام و پیوسته است، اما اثرش عمیق و ماندگار؛ زیرا عشق، زبانی است که همه می‌فهمند، حتی آنان که سخن نمی‌گویند. آموزش از دل عشق، پاسخی است به بحران معنای امروز. در دنیایی که سرعت، رقابت و مصرف‌گرایی، روابط انسانی را فرسوده کرده‌اند، مدرسه می‌تواند پناهگاهی برای انسانیت باشد؛ اگر عشق، دوباره در آن زنده شود.

(بابایی، س. (۱۳۹۷).

فصل اول:

فلسفه و معنای آموزش از دل عشق

آموزش از دل عشق، مفهومی است که از مرزهای سنتی تعلیم و تربیت فراتر می‌رود و نگاه ما را به ماهیت یادگیری و رابطه‌ی انسانی در مدرسه دگرگون می‌سازد. عشق در این معنا، نه احساس لحظه‌ای یا عاطفه‌ای سطحی، بلکه نیرویی آگاهانه، اخلاقی و وجودی است که در پیوند میان معلم و شاگرد جریان می‌یابد و رشد هر دو را ممکن می‌سازد. وقتی از عشق سخن می‌گوییم، از نوعی تعهد به انسان و توانایی‌های نهفته‌ی او حرف می‌زنیم؛ از ایمانی عمیق به این که در هر کودک، نوری از آفرینش و استعداد تغییر وجود دارد. آموزش از دل عشق یعنی دیدن آن نور و دمیدن در آن تا به شعله‌ای پایدار تبدیل شود. در فلسفه‌ی عشق محور، آموزش دیگر صرفاً انتقال دانش و مهارت نیست؛ بلکه سفری است برای بیداری روح، پرورش معنا و ساختن جهانی انسانی‌تر. معلم در این دیدگاه نه کارمند نهاد آموزش، بلکه راهنمایی است که از درون عشق به انسانیت، رسالت خود را آغاز می‌کند. او باور دارد که تربیت، تنها زمانی مؤثر است که از محبت و احترام متقابل سرچشمه گیرد. (حیدری، ن. ۱۳۹۵).

در چنین رویکردی، شاگرد نه موضوع تعلیم، بلکه شریک یادگیری است؛ انسانی کامل در مسیر شدن، که نیاز به شنیده شدن، درک شدن و دوست داشتن دارد. فلسفه‌ی آموزش از دل عشق، بر این باور استوار است که هیچ یادگیری پایداری بدون پیوند عاطفی شکل نمی‌گیرد. وقتی دانش‌آموز احساس کند که معلمش او را می‌بیند، به او اعتماد دارد و برایش ارزش قائل است، ذهن و دلش برای یادگیری گشوده می‌شود. عشق، امنیت روانی می‌آفریند و امنیت روانی، بنیان یادگیری عمیق است. در فضای عشق محور، خطا به جای مجازات، فرصتی برای رشد است؛ اشتباه به جای ننگ، بخشی از مسیر یادگیری تلقی می‌شود. در جهان امروز که آموزش بیش از پیش به فناوری و معیارهای سنجش محور وابسته شده، فلسفه‌ی عشق به عنوان صدای انسانیت مطرح می‌شود. عشق در آموزش یعنی

بازگرداندن گرمای حضور انسانی به کلاس‌هایی که سردی نمره و فشار رقابت بر آن‌ها سایه افکنده است.

معلم عاشق به جای تمرکز بر کنترل، بر ارتباط تمرکز می‌کند؛ به جای ترس، اعتماد می‌کارد؛ و به جای رقابت، همکاری را پرورش می‌دهد. او می‌داند که آموزش زمانی معنا دارد که انسان‌ها را به هم نزدیک کند، نه آن‌که آن‌ها را در طبقات و برجسب‌ها از هم جدا سازد. عشق در آموزش نوعی فلسفه‌ی زیستن است؛ یعنی نگاه به هر لحظه‌ی تدریس به‌عنوان فرصتی برای لمس انسانیت. معلمی که با عشق آموزش می‌دهد، در هر درس، ارزش‌های زندگی را نیز منتقل می‌کند. در چشم‌های شاگردان خود نه ضعف می‌بیند و نه فاصله، بلکه استعداد بیدار شده‌ای برای رشد. او باور دارد که هر کودک حامل پیامی از امید است و رسالت معلم، کمک به آشکار شدن این پیام است. این عشق، خستگی را به شوق تبدیل می‌کند و ناامیدی را به ایمان بدل می‌سازد. از منظر فلسفی، عشق در آموزش با مفهوم «بودن با دیگری» پیوند دارد. مارتین بوبر در فلسفه‌ی «من و تو» بر رابطه‌ی اصیل انسان‌ها تأکید می‌کند، جایی که فرد دیگری را نه به‌عنوان شیء یا ابزار، بلکه به‌عنوان «تو»ی زنده و واقعی می‌بیند. آموزش عاشقانه نیز چنین است: رابطه‌ای میان دو انسان که در آن هیچ‌کس بر دیگری سلطه ندارد، بلکه هر دو در مسیر رشد با هم مشارکت می‌کنند. معلم و شاگرد در این مسیر، آینده‌ی یکدیگرند؛ هر یک در دیگری معنا می‌یابد. عشق همچنین بنیان اخلاقی آموزش است. بدون عشق، تربیت می‌تواند به فرایندی سرد، مکانیکی و حتی خشونت‌آمیز تبدیل شود. در حالی که عشق، اخلاق را از درون زنده می‌کند. عشق به شاگرد، یعنی احترام به تفاوت‌های فردی، پذیرش تنوع، درک شرایط زیستی و فرهنگی، و نگاه به هر کودک به‌عنوان جهانی یکتا. چنین عشقی از معلم می‌خواهد که عدالت را نه صرفاً در توزیع امکانات، بلکه در نوع نگاه و داوری خود نیز رعایت کند. عدالت عاشقانه، یعنی دیدن همه‌ی دانش‌آموزان با چشمی برابر و مهربان. آموزش از دل عشق همچنین پیوندی عمیق با آزادی دارد. عشق راستین نمی‌خواهد دیگری را کنترل کند، بلکه او را آزاد می‌خواهد تا شکوفا شود. معلم عاشق می‌داند که رشد در سایه‌ی ترس و اجبار اتفاق نمی‌افتد؛ بلکه در فضای احترام و اختیار شکل می‌گیرد. او با واگذاری مسئولیت

یادگیری به دانش‌آموزان، به آنان اعتماد می‌کند تا خود راه خود را بیابند. در چنین رویکردی، آزادی نه بی‌نظمی، بلکه بیان عشق است؛ زیرا عشق، خواهان خودانگیختگی و انتخاب آگاهانه است. در نگاه عرفانی، عشق سرچشمه‌ی هر شناخت است. مولوی می‌گوید: «عشق است که در دل آدمی علم می‌کارد.» این بیان نشان می‌دهد که معرفت حقیقی، بدون عشق حاصل نمی‌شود. (احمدی، م. ۱۳۹۸).

عشق به عنوان زیربنای تربیت انسان‌گرایانه

عشق، ژرف‌ترین نیرویی است که می‌تواند تعلیم و تربیت را از سطح انتقال دانش به سطح پرورش انسان ارتقا دهد. هنگامی که از عشق به عنوان زیربنای تربیت انسان‌گرایانه سخن می‌گوییم، در واقع از جوهری حرف می‌زنیم که زندگی را معنا می‌بخشد و انسان را از صرف دانستن به مرحله‌ی بودن می‌برد. تربیت انسان‌گرایانه به جای تمرکز بر انباشت اطلاعات، به رشد شخصیت، احساس ارزشمندی، خودآگاهی و خلاقیت فرد توجه دارد، و عشق در این میان همان پیوند زنده‌ای است که میان معلم و متربی، میان شناخت و تجربه، و میان ذهن و دل برقرار می‌کند. در فلسفه‌ی انسان‌گرایی، انسان نه ابزاری در خدمت اهداف اجتماعی یا اقتصادی، بلکه غایتی در خود است. هر فرد حامل کرامت ذاتی و استعداد بی‌پایان برای رشد است. عشق، نیرویی است که این استعداد را بیدار می‌سازد، زیرا عشق دیدن توانایی‌ها در ورای ضعف‌هاست. معلمی که عشق می‌ورزد، به شاگرد خود نه از منظر نمره و معیار، بلکه از نگاه انسان بودن می‌نگرد. او در پس رفتارهای ظاهری، ترس‌ها، و خطاها، جوهر ناب انسانی را می‌بیند و به آن احترام می‌گذارد. چنین نگاهی، خود آغاز انسان‌گرایی در آموزش است. تربیت انسان‌گرایانه بر اساس اصل احترام به فرد شکل گرفته است. عشق، این احترام را از سطح کلامی به سطح وجودی می‌برد. در فضایی که عشق حاکم است، دانش‌آموز صرفاً موضوع یادگیری نیست، بلکه شریک در فرایند یادگیری است. عشق، قدرت را میان معلم و شاگرد بازتوزیع می‌کند و رابطه‌ای برابر و متقابل می‌سازد. در این رابطه، معلم از جایگاه اقتدار به جایگاه همراهی منتقل می‌شود. او دیگر فرمان‌دهنده نیست، بلکه هم‌سفر است؛ هم‌سفری که در مسیر شناخت و رشد، با

شاگرد خود می‌بالد. عشق در تربیت انسان‌گرایانه به معنای پذیرش بی‌قید و شرط انسان است. همان‌گونه که کارل راجرز در نظریه‌ی «پذیرش مثبت بی‌قید و شرط» بیان می‌کند، رشد واقعی زمانی رخ می‌دهد که فرد احساس کند بدون قضاوت و تهدید پذیرفته شده است. معلم عاشق، دقیقاً همین فضا را می‌آفریند: فضایی که در آن دانش‌آموز از ترس اشتباه آزاد می‌شود و می‌تواند خود واقعی‌اش را نشان دهد. در چنین محیطی، یادگیری نه به‌خاطر ترس از نمره یا توبیخ، بلکه از اشتیاق درونی برای فهمیدن شکل می‌گیرد. (احمدی، م. ۱۳۹۸).

از دیدگاه روان‌شناسی انسان‌گرایانه، عشق نیرویی است که به فرد احساس تعلق و معنا می‌دهد. آبراهام مزلو در سلسله‌مراتب نیازهایش، عشق و تعلق را در قلب رشد انسان قرار می‌دهد. بدون عشق، انسان در سطح نیازهای ابتدایی باقی می‌ماند و هرگز به خودشکوفایی نمی‌رسد. مدرسه‌ای که عشق را نادیده می‌گیرد، در واقع مسیر خودشکوفایی را مسدود می‌سازد. برعکس، مدرسه‌ای که عشق را مبنا می‌داند، محیطی می‌سازد که در آن کودکان احساس امنیت، احترام و ارزشمندی می‌کنند. عشق در تربیت انسان‌گرایانه، عشق عقلانی است؛ عشقی که آگاهانه و مسئولانه اعمال می‌شود. این عشق، نه احساسات رمانتیک، بلکه درک عمیق از انسانیت است. معلم عاشق می‌داند که هر کودک جهانی یکتا دارد؛ پس نمی‌کوشد او را در قالبی از پیش تعیین‌شده قرار دهد. او با گوش دادن، همدلی و گفت‌وگو، دنیای درونی شاگردانش را می‌فهمد و از درون آن‌ها به رشدشان کمک می‌کند. در این معنا، عشق خود شکلی از شناخت است؛ شناختی که از همدلی زاده می‌شود، نه از قضاوت.

در چنین نگاهی، آموزش نه رقابت برای برتری، بلکه سفری برای معناست. عشق، مسیر یادگیری را از «باید» به «می‌خواهم» تغییر می‌دهد. دانش‌آموز عاشق یادگیری، از سر کنجکاوی و شور درونی پیش می‌رود، نه از سر اجبار. و این شوق درونی تنها در سایه‌ی عشقی زنده می‌شود که از معلم به او منتقل شده است. به‌عبارتی، عشق معلم همان آتش اولیه‌ای است که درون شاگرد شعله می‌افکند و او را به جست‌وجوی حقیقت می‌کشانند. تربیت انسان‌گرایانه در غیاب عشق، به نظامی خشک و بی‌روح بدل می‌شود. اگر

آموزش فقط بر استانداردها، نمره‌ها و آزمون‌ها استوار باشد، انسان در آن گم می‌شود. عشق، روح آموزش است و بدون آن، دانش به ابزار سلطه و رقابت بدل می‌گردد. عشق، آموزش را به عرصه‌ی کرامت انسانی باز می‌گرداند و یادگیری را به فرآیندی اخلاقی تبدیل می‌کند. اخلاق در آموزش از ترس یا قانون نمی‌جوشد، بلکه از عشق می‌روید؛ عشقی که دیگران را همچون خود ارزشمند می‌بیند. از منظر فلسفی، عشق زیربنای هر گونه تربیت است زیرا خود ریشه در میل انسان به خیر و کمال دارد. افلاطون عشق را نیرویی می‌دانست که روح را به سوی زیبایی مطلق هدایت می‌کند. در آموزش نیز عشق همان نیرویی است که ذهن و دل را به سوی حقیقت، زیبایی و نیکی می‌کشانند. معلم عاشق، عاشق دانایی است و این عشق به دانایی، همان چیزی است که در شاگردانش زنده می‌کند. چنین عشقی، بیدارکننده‌ی حس معنا در یادگیری است. شاگردان نیز می‌آموزند که عشق بورزند، همکاری کنند، ببخشند و درک کنند. عشق در این معنا، محتوای آموزش نیست، بلکه شیوه‌ی آموزش است. معلمی که با عشق تدریس می‌کند، به‌صورت ناخودآگاه ارزش‌هایی چون احترام، همدلی و مسئولیت را منتقل می‌کند. شاگردانی که در چنین فضایی رشد می‌کنند، یاد می‌گیرند که انسان بودن یعنی در پیوند با دیگران زیستن. عشق در تربیت انسان‌گرایانه، عشق به انسان به‌عنوان کلیت است، نه صرفاً عشق به شاگرد خاص یا گروهی برگزیده. این عشق شامل همه‌ی انسان‌ها می‌شود، حتی آنان که خطا می‌کنند یا متفاوت می‌اندیشند. معلم عاشق، حتی در مواجهه با دشواری‌ها، نگاهش را بر کرامت انسانی متمرکز نگه می‌دارد. او از مجازات به‌عنوان ابزار تربیت استفاده نمی‌کند، بلکه با گفت‌وگو و درک متقابل به تغییر می‌رسد. زیرا باور دارد که هیچ‌کس ذاتاً بد نیست، بلکه ممکن است مسیرش را گم کرده باشد. (بابایی، س. (۱۳۹۷).

ریشه‌های تاریخی و فلسفی آموزش عاشقانه در اندیشه شرق و غرب

اندیشه‌ی آموزش عاشقانه، سابقه‌ای دیرینه در تاریخ فرهنگ بشری دارد. عشق به‌عنوان نیرویی آفریننده، پیونددهنده و تعالی‌بخش، در شرق و غرب همواره در متن فلسفه، دین و تربیت حضور داشته است. انسان‌ها از آغاز تاریخ، عشق را نه فقط احساس، بلکه